








انتقام پرندهی عسل نما

-  Zulu folktale
-  Wiehan de Jager
-  Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)
-  dari
-  nivå 4





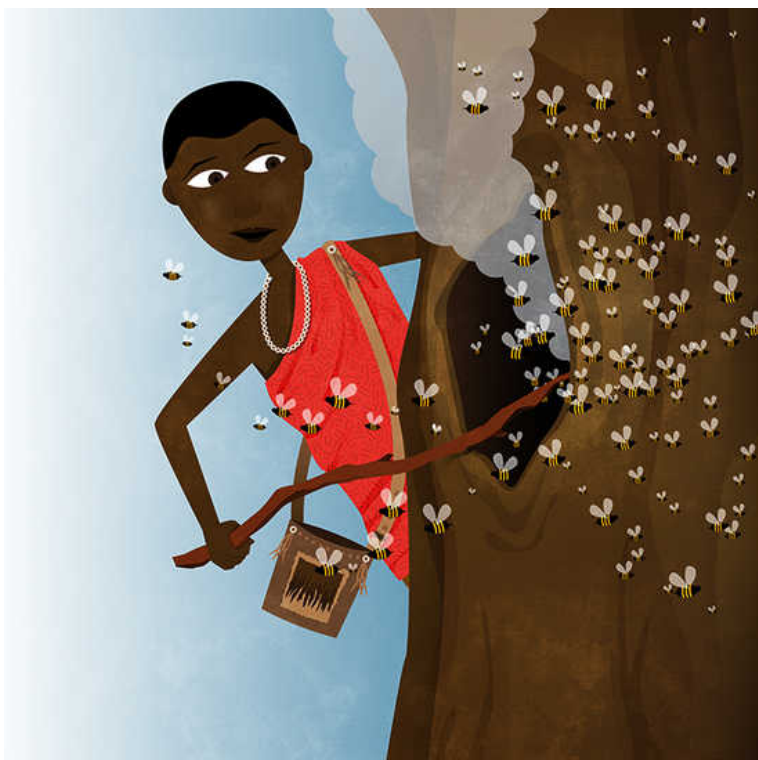
این داستان نگده، پرنده‌ی عسل‌نما و مرد حریصی به نام گینگیله می‌باشد. یک روز زمانی که گینگیله برای شکار بیرون رفته بود، صدای نگده را شنید. خیال خوردن عسل، دهان گینگیله را به آب انداخت. او ایستاد و با دقت گوش کرد و آنقدر جستجو کرد تا اینکه بالاخره پرنده را در بالای درخت دید. "جیک جیک - جیک جیک - جیک جیک"، صدای حرکت پرنده روی برگ‌ها شنیده می‌شد، وقتی که از این درخت به آن درخت می‌پرید. او "جیک جیک - جیک جیک - جیک جیک" می‌کرد، و هر از گاهی متوقف می‌شد تا اینکه مطمئن شود که گینگیله دارد او را تعقیب می‌کند.



بعد از نیم ساعت، آنها به یک درخت انجیر وحشی بزرگ رسیدند.
نگه دیوانه وار در بین شاخه ها می پرید. سپس او بر روی یک شاخه
نشست و سرش را به سمت گینگوله کشید، انگار می خواست بگوید
"حالا بیا اینجا! چرا این قدر منتظر هستی؟" گینگوله زنبوری در
پایین درخت ندید، اما به نگه اعتماد کرده بود.



بنا برای این گینگیله نیزه‌ی شکارش را در پایین درخت گذاشت و مقداری شاخه‌ی کوچک جمع کرد و آتش کوچکی درست کرد. وقتی که آتش خوب می‌سوخت، او یک چوب خشک بلند را در قلب آتش قرار داد. این چوب به اینکه دود زیادی تولید می‌کند، مشهور بود. او طرف سرد چوب را با دندان‌ش گرفت و در حالیکه چوب می‌سوخت و دود می‌کرد، شروع به بالا رفتن از تنه‌ی درخت کرد.



خیلی زود او صدای بلند ویز ویز زنبورها را شنید. آن‌ها داشتند به حفره‌ای که در داخل تنه‌ی درخت بود و کندوی آن‌ها در آن جا قرار داشت، رفت و آمد می‌کردند. زمانی که گینگوله به کندو رسید او آخر چوبی که در حال سوختن بود را به داخل کندو فرو کرد. زنبورها در حالیکه عصبانی و قهر بودند، با سرعت به بیرون هجوم آوردند. آن‌ها از بوی دود فرار می‌کردند، ولی قبل از آن به گینگوله نیش‌های دردناکی می‌زدند.



وقتی که زنبورها بیرون بودند، گینگیله دستش را به داخل لانه فشار داد و یک مشت پر از شانهای عسل سنگین که از آن عسل غلیظ می چکید و پر از زنبورهای کوچک بود بیرون آورد. او با دقت توتوی عسل را در داخل کیسه‌ای که بر روی شانهای حمل می کرد، قرار داد و شروع کرد به پایین آمدن از درخت.



نگده همه‌ی کارهایی که گینگله داشت انجام می‌داد را مشتاقانه تماشا می‌کرد. او منتظر گینگله بود که یک قسمت بزرگ از شانهِ عسل را باقی بگذارد و به عنوان تشکر به او بدهد. نگده تند تند از این شاخه به آن شاخه پرید، و به زمین نزدیک و نزدیکتر شد. سرانجام گینگله به پایین درخت رسید. نگده روی یک تخته سنگ نزدیک گینگله نشست و منتظر پاداشش بود.



ولی گینگله آتش را خاموش کرد، نیزه اش را برداشت و به سمت خانه راه افتاد و به نگده توجه نکرد. نگده با عصبانیت گفت، "ویک-تورر! ویک-تورر!" گینگله ایستاد و به پرنده‌ی کوچک نگاه کرد و بلند بلند خندید. "تو مقداری عسل می خواهی دوست من؟ بلی! ولی من همه‌ی کارها را خودم کردم، و زیاد نیش خوردم و زنبورها مرا گزیدند. چرا باید این عسل دوست داشتنی را با تو تقسیم کنم؟" سپس او به راهش ادامه داد. نگده خیلی عصبانی بود! این راه مناسبی برای رفتار با او نبود! اما او تاوان کار خود را می دهد!



چند هفته بعد یک روز گینگیله دوباره صدای نگده را شنید. او عسل خوشمزه را به یاد آورد و یک بار دیگر مشتاقانه آن پرنده را دنبال کرد. بعد از اینکه گینگیله را در طول جنگل هدایت کرد، نگده ایستاد تا روی یک درخت تیغ دار چتر مانند استراحت کند. گینگیله فکر کرد، "آهان". "کندو باید در این درخت باشد." او به زودی آتش کوچکش را درست کرد و شروع به بالا رفتن کرد، شاخه‌ی دوددار را با دندان‌ش گرفت. نگده نشست و تماشا کرد.



گینگیله بالا رفت، در تعجب بود که چرا صدای معمول ویز ویز زنبورها را نمی شنید. او با خودش فکر کرد، "شاید کندو در عمق تنه ی درخت است." او خود را به شاخه ی دیگری کشاند. ولی به جای کندو با چهره ی یک پلنگ مقابل شد. پلنگ خیلی عصبانی بود که این قدر بد از خواب پریده بود. او چشم هایش را تنگ کرد، دهانش را باز کرد تا دندان های خیلی بزرگ و خیلی تیزش را نشان دهد.



قبل از اینکه پلنگ به گینگیله ضربه بزند، او با عجله فرار کرد به پایین درخت. به خاطر اینکه عجله داشت او شاخه را گم کرد و با یک ضربه‌ی سنگین روی زمین فرود آمد وزانویش پیچ خورد. او با سرعتی که در حد توانش بود، لنگان لنگان دور شد. از خوش چانسی او، پلنگ هنوز خیلی خواب‌آلود بود که بخواهد او را تعقیب کند. نگده، آن پرنده‌ی عسل‌نما انتقامش را گرفت و گینگیله درس عبرت گرفت.



و بنا براین، از وقتی که بچه‌های گینگیله داستان نگده را شنیدند، برای پرنده‌ی کوچک احترام قایل شدند. هر وقت که عسل برداشت می‌کنند، سعی می‌کنند که بزرگ‌ترین قسمت از شانه‌ی عسل را برای پرنده‌ی عسل‌نما نگه دارند.



Sagor för barn på svenska

berattelser.se

انتقام پرندہی عسل نما

Skriven av: Zulu folktale

Illustrerad av: Wiehan de Jager

Översatt av: Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)

Denna saga kommer från African Storybook (africanstorybook.org) och vidarebefordras av Sagor för barn på svenska (<https://berattelser.se/>), som erbjuder sagor på många språk som talas i Sverige.

Detta verk är licensierat under en Creative Commons

[Erkännande 3.0 Internasjonal Lisens](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0/).